

# جنگ بدل زندگی

نگاہی بہ مراحل پروژہ خاور میاں بزرگ



در گفت و گویا

**حسن عباسی**

**تہیہ کنندگان:**

**محمد سرور رجایی - محمد امین وکیلی**

**برگرفته از ماہنامہ سورہ**

مہر ماہ 85

در شرایط کنونی مهم ترین مسئله دی.دی.آر است که برای افغانستان، عراق، فلسطین، لبنان و حتی سودان مطرح می شود. فکر می کنم ماهیت فرهنگی پروژه دی.دی.آر جای بحث بسیاری دارد؛ زیرا هر زمان که از ماهیت فرهنگی یاد می کنیم به سرعت ذهن ما به سوی روزنامه ها، مجلات، فیلمها و آموزش عالی، هنر و ..... می رود، در حالیکه این مبحث، رובنایی و تاکتیکی فرهنگی است. در طرح ریزی استراتژیک فرهنگی نکات بنیادی تری وجود دارد که امروز، این مسئله ای است که غربیها به آن مبتلایند. اگر ما بتوانیم زاویه دید آنها را در این قضیه روشن کنیم، به احتمال قوی، زاویه نگاه افغانستان نیز به صورت بومی روشن خواهد شد و موضع اندیشمندان افغانی در حوزه فرهنگ در این باره شفاف خواهد شد.

پروژه دی.دی.آر ماهیت کلی و بلند مدتی دارد که به نظر می رسد هم در کشور ما، هم در افغانستان جای بحث دارد. این پروژه ما را یاری می کند تا بدانیم که ایران برای افغانستان، عراق و ... چه طرحهایی دارد و از سوی دیگر برای افغانستان، عراق و ... این پروژه چه مکانیزمی دارد؟ روشها و گزاره هایش چگونه است؟ و دیگر اینکه در طرح ریزی استراتژیک فرهنگی، نگاه غربیها و در راس آنها آمریکا نسبت به افغانستان چگونه است؟

اگر بتوانیم این دیدگاه کلان فرهنگی را به خوبی درک کنیم، متعاقبا، ظواهر تاکتیکی فرهنگی، خود را بهتر نشان خواهد داد. پروژه اصلاحات در خاور میانه بزرگ، 4 مولفه دارد. یکی از این مولفه ها، لیبرالیزیشن **Liberalization** است که به فارسی، اشتباها "آزادی" و "آزاد سازی" ترجمه شده است **مولفه دوم** اصلاحات، **دموکراتیزیشن Democratization** است که به تعبیر آنها، رساندن ملت به فضای دموکراسی است.

**مولفه سوم**، فرایند تحقق جامعه مدنی است که این هم ویژگی خود را دارد.

**مولفه چهارم**، مفهوم کلی **حقوق بشر (Human rights)** با محوریت بشر و سپس تبیین حق بشر بعنوان یک عنصر مهم است. این چهار گزاره اصلی در پروژه خاور میانه بزرگ است. این خاور میانه از مراکش آغاز می شود و تا اندونزی امتداد می یابد. نمی دانم به این منطقه که کل شمال آفریقا و کل جنوب آسیا را در بر می گیرد، خاور میانه بزرگ اطلاق می شود؟!

ولی در متن این قضیه، پروژه لیبرالیزیشن، دموکراتیزیشن و پروژه حقوق بشر منوط به ساختاری اند که آن ساختار، پروژه جامعه مدنی است. یعنی اگر قرار است دموکراتیزیشن و لیبرالیزیشن صورت گیرد یا حقوق بشر مبنا شود، عمده ترین مسئله ای که باید مد نظر باشد جامعه مدنی است، یعنی باید جامعه مدنی محقق شود.

غربیها، تحقق جامعه مدنی در ملتهای افغانستان و عراق را در دو فرایند دیده اند آمریکاییها مستقیما دو مبحث را در منطقه دنبال می کنند؛ یکی مبحث **state building** یا **دوست سازی** و دیگری مسئله **ملت سازی Nation building** است. استنباط آنها از افغانستان، به عنوان کشوری است که در آن

چیزی به نام ملت وجود ندارد. ولی در مورد جامعه عراق معتقدند که فرایند ملت سازی- تا حدودی- و فرایند دولت سازی در زمان حزب بعث انجام شده است و به این دلیل است که آمریکاییها اصرار دارند تا دولت آینده عراق شامل بخشهایی از حزب بعث هم باشد.

اشاره: اگر چه قرار بود گفتگو پیرامون وضعیت افغانستان باشد با تحلیل آقای عباسی دامنه بحث به مجموعه کشورهای منطقه و جهان اسلام کشیده شد. هشدارها و پیشنهادات مطرح شده جدا از مسئولان برای فعالان فرهنگی دو کشور نیز می توان جالب توجه باشد.

اعتراضهایی بر همین اساس، مبنی بر اینکه چرا پس از اشغال عراق، حزب بعث و ارتش مدرن عراق را از صحنه خارج کردید، وجود داشت تنها بخشی که در کشور 24 میلیونی عراق ماهیت خود را نشان داد، **nationalization** یا همان **ملت سازی** است و فعالیت دولت مدرن، که دولت مدرن در بوروکراسی دولت عراق و در مفهوم ارتش ملی عراق وجود داشت؛ کاری که حزب بعث انجام داده بود. در افغانستان شاهدیم که آنها اعتراض می کنند که چرا دولت، ارتش و حزب مدرن شبیه آنچه که صدام در عراق داشت، وجود ندارد.

این عقیده مبتنی بر آن چیزی است که فرانسیس فوکویاما در کتاب "دولت سازی" **State building** خود آورده است. وی در این کتاب ساختار و چگونگی طراحی دولت را مورد توجه قرار داده است. آنان در افغانستان درصددند که در ابتدا فرآیند تکوین جامعه مدنی را تحقق بخشند. تکوین جامعه مدنی نیازمند دو زیر ساخت است: ابتدا فرایند ملت سازی و سپس فرایند دولت سازی که این دو را همزمان در افغانستان پیش ببرند.

دولت سازی بخش اصلی دولت مرکزی است که ایجاد آن ضروری است. سپس باید وضعیت این بحث در ولایات و شهرها شکل بگیرد و ساختار وزارت خانه ها، لایه بندی شود. مشکل اصلی اینجاست که اکثر ملت افغانستان از سواد بی بهره اند و روند ملت سازی و دولت سازی کند پیش می رود. برای این منظور، گام اول ایجاد اصلاحات در خاورمیانه بزرگ و گام بعدی تبیین چهار مؤلفه آزاد سازی دموکراتیک سازی، تحقق جامعه مدنی و حقوق بشر است.

همانطور که گفتیم تحقق جامعه مدنی در محیطی چون افغانستان یا هر جای دیگر دو پیش نیاز دارد: **دولت سازی و ملت سازی**. اما بر سر راه ایجاد این دو پروژه، مانعی وجود دارد و این مانع نیز توسط عملیاتی به نام دی.دی.آر محقق می شود.

اولین تجربه دی.دی.آر در سومالی با همکاری مشترک آمریکا و انگلستان اجرا شد. سپس این طرح در کشورهای اریتره، آفریقای جنوبی، زیمبابوه و آنگولا دنبال شد. غربیها بر آنند تا تجربه ای را که در آن محدوده به دست آورده اند، اینک در جهان اسلام پیاده کنند. در این بین، 5کشور، مورد نظر آنهاست: افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین و سودان.

حال پیش از پرداختن به مسئله دی.دی.آر سراغ ملت سازی و دولت سازی رفتن بیهوده است . یعنی، تحقق جامعه مدنی نیز امکان پذیر نیست . در نتیجه ، زمانی که جامعه مدنی نباشد چیزی به نام دموکراتیک سازی و آزاد سازی و حقوق بشر نیز وجود نخواهد داشت . پس مهندسی این مسئله چهار لایه دارد : **لایه اول** : اصلاحات در خاور میانه بزرگ.

**لایه دوم** : چهار کلید واژه آزاد سازی ، دموکراتیک سازی ، حقوق مدنی و جامعه مدنی .  
**لایه سوم** : دولت سازی و ملت سازی.

**لایه چهارم** : پروژه دی.دی.آر

پس باید ابتدا لایه چهارم محقق شود تا امکان تحقق سه لایه دیگر فراهم شود . دی.دی.آر دارای روحی فرهنگی است ، چرا که سه پروژه بعدی نیز فرهنگی است اما بعداً سیاسی و متعاقباً امنیتی، اقتصادی و اجتماعی می شود. پروژه راهبردی غربیها برای جهان اسلام که به نام اصلاحات در خاورمیانه بزرگ مطرح می شود ، ابتدا به ساکن یک پروژه فرهنگی است تا سیاسی .

**آقای عباسی ، تصور بخشی از مردم افغانستان از پروژه دی.دی.آر. آن است که اقدامی**

**غیر نظامی سازی در جهت باز گرداندن افراد نظامی به زندگی عادی آنهاست که این امر**

**نیز در راستای منافع کشور و مردم افغانستان تلقی می شود . شما در این باره چه فکر**

**می کنید؟**

مشکل اصلی استنباط آنها از دی.دی.آر و بدون شناخت آنها از ماهیت فرهنگی آن است . اما مسئله است؛ یعنی به آنهایی **Demobilization** غیر نظامی کردن افغانستان، دارای مرحله بنیادی تری به نام که داوطلبانه انسجام پیدا کرده اند تا بجنگند و سپس نظامی شده اند، بگوییم که شما خلع سلاح شوید و سپس از حالت بسیج شدن و داوطلب بودن نیز خارج شوید.

اصل این نکته است که دیگر آماده جنگیدن نباشید . زمانی که ، ما به یک نیروی آماده می گوییم که غیر نظامی باش و آنها هم اسلحه در دست نداشتند، آن وقت است که خلع سلاح شدن محقق شده است **Demobilization** یعنی اینکه از حالت آمادگی خارج شوید، بسیج هم نشوید ، داوطلب هم نباشید تا کاری انجام دهید و حالت سوم همان حالت یکپارچه سازی است ، یعنی بازگرداندن نظامیان به جامعه مسئله اصلی ، مفهومهای اول و سوم نیست ، بلکه مفهوم دوم است . آنها می خواهند ملتهای مبارز را از حالت داوطلب بودن خارج کنند . این نکته باور فرهنگی زیادی دارد.

غربیها در پی آن بودند که برای تحقق دی.دی.آر در افغانستان ، عراق ، سودان ، و... به تجربه ایران پی ببرند. آنها می خواهند بدانند که جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب، در برابر گروههای مختلف چریکی مسلح که علیه ایران می جنگیدند و هم زمان با درگیری و جنگ هشت ساله ، چگونه توانست مردم را بسیج و مسلح کرده و مسلح سازی **armament** را شکل دهد و به واسطه آنها ،

هم تمامی اقدامات جدایی طلبانه چریکی و اقدامات ضد انقلابی را خنثی کند و هم تهدید خارجیها را به وسعت دو هزار کیلومتر پس بزند و بتواند پس از 10 سال جنگ مسلحانه ، این افراد را خلع سلاح کند و آنها را وارد محیط اجتماعی کند . این همان یکپارچه سازی است که انجام شد و عملاً افراد را از نظامی گری خارج کرد. غربیها همچنان به دنبال این تجربه اند تا آن را در افغانستان، عراق و... نیز پیاده کند .

غربیها ، پروژه دی.دی.آر را در لبنان برای خلع سلاح کردن حزب الله ، که یک سازمان شیعی است ، به کار می برند . در فلسطین این پروژه را برای خلع سلاح حماس و جهاد اسلامی و بخشهایی از نیروهای ساف که از سازمانهای مبارز سنی اند ، به کار می برند و می گویند که شما یک حزب سیاسی باشید اما اسلحه را کنار بگذارید و به اصطلاح ، کار فرهنگی انجام دهید و شفاف باشید.

در حال حاضر ، در حال اجرای این پروژه در سودان از مناطق دارفور و بخشی از مناطق دیگر هستند. در افغانستان کلمه "جنگ سالاران" را مطرح می کنند و این در حالی است که گروههای نظامی، از زمان اشغال روسها وجود داشتند و متعاقب آن نیز اتفاقاتی بود که در جریان حکومت مجاهدین و در زمان طالبان رخ داد و در سراسر افغانستان نیز جنگ داخلی و فرسایشی پدید آمد ؛ جنگی که ربع قرن به طول انجامید . چطور این ملت که بیست سال با اسلحه زندگی کردند خلع سلاح شوند ؟ البته ،

خلع سلاح شدن کار دشواری نیست و به آسانی می توان آنها را به جامعه باز گرداند . اما آیا این عمل به معنای آن است که آنها را از حالت داوطلب بودن و بسیج بودن نیز خارج کرد ؟

نکته ظریف اینجاست که کسی اصلاً مخالف این نیست که افراد ، اسلحه شان را کنار بگذارند و به جامعه باز گردند ؛ اما ملتی مثل ملت افغانستان ، از پتانسیل عظیمی برخوردار است و این پتانسیل عظیم این است که برای دفاع از کشور و عقیده ، سلاح در دست می گیرد و می جنگد . آنها انگیزه دارند ، این انگیزه ، همان انرژی و پتانسیل است . اگر ما بگوییم که این انگیزه را کنار بگذار و داوطلب هم نباش ، یعنی به اینها گفته ایم خنثی شوید . گرچه شاید ظاهر قضیه این گونه باشد که این افراد شکمشان خالی و گرسنه بوده است لذا اسلحه گرفته اند تا بجنگند تا زندگی شان تامین شود.

اما این گونه نگاه کردن به جنبشهای اسلامی افغانستان و به مبارزین آنها ، توهینی بیش نیست . در هیچ نقطه جهان چنین نیست . انگیزه اصلی مجاهد افغانی ، جهاد است و این انگیزه اصلی مجاهدین لبنان و فلسطین نیز محسوب می شود . انگیزه آنها مبارزه با ظلم و ستم است ، مبارزه با سیطره بیگانه . اگر ما از یک مجاهد بخواهیم که نیروی آمادگی و انرژی اش را کنار بگذارد در حقیقت ما فقط ظاهر قضیه را در نظر گرفته ایم که یک نیروی نظامی به جامعه بازگشته است . در حالی که این پتانسیل در صحنه حاضر بودنش را نادیده گرفته ایم . اگر ، این پتانسیل را از او بگیریم دیگر برای آن نیروی مبارز ، هیچ چیزی باقی نمی ماند .

تجربه ارزشمند و حساس ایران بود که پس از جنگ ، از آن انرژی و پتانسیل در بخشهای سازندگی ، فرهنگی ، علمی و اجتماعی استفاده کرد و بعد از جنگ سازمانی را به نام سازمان مقاومت بسیج تشکیل داد و از آن نیروی صلح دیروز که از کشور دفاع می کرد، یک نیروی عظیم در بخشهای دیگر سازماندهی شد و این چنین شد بسیج ادارات، بسیج کارگری، بسیج دانشگاهی، بسیج دانش آموزی، بسیج اساتید و .. پدید آمد . امروز در ایران سازمان مقاومت بسیج بیش از 10 میلیون عضو فعال دارد که بیش از ده هزار نفر آن را اساتید دانشگاهی تشکیل می دهند . شاید بخش عمده ای از این 10 میلیون را نیز بسیج خواهران تشکیل دهد .

درست است که ایران بعد از سال 67 ، گرفتار جنگ نبود و می توانست برای این افراد کاری فراهم کند و می گفت بروید دنبال کار و زندگی تان ، اما ، نیروی مقاومت بسیج برای این به وجود آمده بود که غیر از فعالیت و کار عادی خود، به جامعه خدمت کند .

این قشر عمده که ثبت نام کنندگانش 10 میلیون نفرند ، در هر بخشی ، قابلیت کار و فعالیت را دارند. حال دشمنان انقلاب القا می کنند که اینان همه نظامی اند، اما، چنین نیست .

در ایران، در حال حاضر ، مهم ترین رکن فرهنگی بسیج است و تکیه و ثقل فرهنگی نیز بسیجیان هستند . حتی شکل سرمایه اجتماعی نیز بسیجیان هستند که طبق فرضیه فوکویاما هر کسی در هر جامعه 5 درصد سرمایه اجتماعی را در اختیار داشته باشد کل آن اجتماع را می تواند هدایت کند .

هم اکنون ، یک هفتم ایران بسیجی اند که این از آن پنج درصد بسیار بیشتر است . امروز بسیجیان در ایران ، منسجم ترین سرمایه اجتماعی را در اختیار دارند و مرکز و ثقل سیاسی نیز محسوب می شوند . یعنی زمانی که یک جریان 10 میلیونی اراده می کنند و به یک تفکر سیاسی رای می دهند، می بینند که چقدر تاثیر می گذارد . در آخرین مرحله نیز اگر یک حمله نظامی صورت گیرد ، ما 10 میلیون نفر آماده داریم .

اگر خوشبینانه به قضیه نگاه کنیم ، پروژه دی.دی.آر. به نفع ملتهای افغانستان ، عراق ، لبنان ، فلسطین و .. است که نظامیان اسلحه را کنار گذاشته و داخل اجتماع و جامعه حاضر شوند . اما مسئله این است که باید این افراد با انگیزه را که حاضرند جان خود را برای اهداف و عقایدشان فدا کنند و بیش از سایرین خدمت می کنند ، سازماندهی کرد .

### **ولی فکر می کنیم با توجه به قومیتها و فرهنگهای مختلف در افغانستان ، بحث بسیج در ایران با افغانستان متفاوت باشد و شاید اصلاً جواب ندهد !**

هیچ اشکالی ندارد ، با بومی سازی می توان این کار را کرد . این دو قضیه ، یک وجه اشتراک دارد. هم دین بودن وجه مشترک کشورهایی چون افغانستان ، لبنان ، فلسطین و ... با ایران در بودن این کشورهاست . اینجا نکته ظریفی وجود دارد که غربیها به تدریج به آن پی برده اند . آیا کسی که با تفکر اسلامی اسلحه بر می داد با آن کسی که خارج جهان اسلام ، اسلحه به دست می گیرد ، یکی

است؟ البته که نه. ما مسلمانها چه شیعه باشیم چه سنی، نگاهمان به جهاد نگاهی کاملاً نظامی نیست چون آیه های جهاد در قرآن برای شیعه و سنی یک ماهیت کلی دارد، جهاد در مکتب شیعه یکی از فروع دین است.

اینجا واقعیتهای وجود دارد که غربیها می خواهند روح دینی را از جهان اسلام بگیرند. این مسئله مهمی نیست که در افغانستان، عراق در فلسطین لبنان، و سودان شیعه داریم یا سنی، بلکه مهم این است که بین شیعه و سنی به عنوان مسلمان، یک وجه اشتراک وجود دارد که آن نیز جهاد است. از یک سو، سازمان چریکی و شیعی حزب الله لبنان را می بینیم که مقتدرانه در مقابل آمریکا و اسرائیل ایستاده است و از سوی دیگر، سازمان حماس و جهاد اسلامی سنی را نیز می بینیم که آن هم مقتدرانه در آمریکا و اسرائیل مبارزه می کند. این دو گروه از پتانسیلی به نام جهاد، استفاده مثبت کرده اند.

اما در مقابل، جریان دیگری به نام القاعده، ساخته دست سرویسهای اطلاعاتی غرب، برای تخریب اسلام، از جهاد استفاده می کند. پس ببینید، ما مفهومی داریم به نام جهاد که هر مرد و زنی می تواند جهاد کند.

اگر در افغانستان جمعیتی بیش از 25 میلیون نفر وجود دارد، تقریباً 15 میلیون نفرشان می توانند جهاد کنند. این پتانسیل جهاد باید بماند برای روز مبادا که اگر لازم شد به صحنه بیایند. لزومی ندارد که در افغانستان نیروی مقاومت بسیج به وجود بیاید. مهم این است که ما فراموش نکنیم یک چیزی در دین ما به نام جهاد وجود دارد.

اگر غربیها بتوانند روحیه جهاد را در افغانستان و کشورهای اسلامی از بین ببرند، یکی از اصول اسلام را نابود کرده اند فراموش نشود که امام سوم شیعیان حضرت امام حسین (ع) فرعی چون حج را نیمه کاره رها می کند و به کربلا میرود و فرعی به نام جهاد را انجام می دهد. در متن این فرع، در ظهر عاشورا، فرع اول (نماز) را خیلی جدی می گیرد. در این باره بزرگان تاریخ شیعه می گویند کل این حرکت، تحقق فرعی بود به نام امر به معروف و نهی از منکر.

اگر غربیها در طرح راهبردی فرهنگی که انجام می دهند بخواهند ماهیت فرهنگی دینی ما را از ما بگیرند، شکل این فرهنگ دینی جهاد است یعنی نماز، روزه، حج، امر به معروف، توبی و تبری محور مرکزی اش این فرع جهاد است.

اگر ما خواهان بالندگی فرهنگی افغانستان در آینده هستیم باید در جهت جبران عقب ماندگیهای حداقل 25 ساله آن بپردازیم به این ترتیب که روحیه داوطلبی و جهاد گردی دفع نشود و این انرژی و پتانسیل در مسیر مناسب هدایت شود با همین نیروهای موجود می توان عقب مادگی صد ساله را به بیست سال تقلیل داد تجربه ایران این موضوع را به اثبات رسانید که در جایی که نتوانست از نیروهای حزب الهی استفاده کند، ضرر خاصی متوجه آن شد و با آنکه از این نیروها بسیار استفاده شده بود اما همچنان گلایه هایی وجود دارد.

در افغانستان نیز هنوز این احساس خطر وجود دارد که اگر از پتانسیل نیروی مردمی به طور مناسب استفاده نشود، این نیرو بلااستفاده باقی نخواهد ماند و این خطر وجود دارد که از طرف دیگر در اعتراض به وضعیت موجود دوباره مسلح شوند آنگاه دیگر نمی توانیم بگوییم که این جریان القاعده است. این بار جریانی به راه افتاده که می خواهد از حق مردم مظلومش دفاع کند.

ما اگر تحول راهبردی فرهنگی را در افغانستان مد نظر داشته باشیم نباید امکان نابودی نظم فطری را درانسان افغانی فراهم کنیم. چرا که افغانستان تنها کشور اسلامی است که اکثریت قریب به اتفاقش مسلمان است هیچ کشوری حتی ایران، این غلظت بالای اسلامی را ندارد. پس افغانستان تنها کشوری است که نظم فطری دینی زمینه اش، از همه نقاط جهان اسلام مساعدتر است. این نظم فطری، نظام بوروکراتیک را بر نمی تابد این را بر اساس تجربه ایران می گویم. ما در ایران، هر جا که بوروکراسی (دیوان سالاری) را زیاد کردیم، فساد اداری زیاد شد دلیلش نیز این است که ما می خواستیم ادای غربیها را دربیآوریم. حال آنکه ایران ماهیت فرهنگی و دینی اش ایدئوکراسی (اندیشه سالاری) را بر می تابد نه بروکراسی را.

اینک ما حاضریم این تجربه 27 ساله و گران قیمت ایران را به برادران خود در کشورهای اسلامی بدهیم تا اگر خواهان آن هستند که به طور مستقل ادامه دهند، 27 سال بعد به نتیجه ما نرسند زیرا محیط ملی افغانستان، یک محیط ایدئوکراتیک است و انسان افغانی بخشی از پیکره کلان انسان مسلمان ایرانی است. انسان افغانی، عراقی سودانی، لبنانی و فلسطینی، نظم بیرونی ناب را بر نمی تابد و باید نظم در نهادشان نهادینه شود تا به سرانجام برسد.

**آقای عباسی، معتقدیم که نظم فطری انسان افغانی، در سالهای اخیر جنگ توسط بعضی از همین مجاهدین آسیب دیده است. برای بازسازی این آسیب دیدگی ما چه اقدامی باید بکنیم؟**

اولین کاری که باید صورت گیرد این است که اندیشمندان افغانی باید در حوزه طرح استراتژیک فرهنگی مشخص کنند که افغانستان دارای چه طرح استراتژیک فرهنگی است، کاری که ما در ایران خیلی دیر به آن رسیدیم. همیشه درباره فرهنگ بعد از انقلاب حرف زده شد، اما در هیچ دولتی جدی گرفته نشده است. ما تاکنون، طرح استراتژیک فرهنگی نداشتیم و همواره طرح استراتژیک سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر طرحهای فرهنگی سیطره داشته است.

طرح ریزی استراتژیک، چهار ستون اصلی شامل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد که اگر طرح ریزی در افغانستان، اقتصاد محور باشد، جامعه آینده افغانستان سرمایه داری و کاپتالیستی است. به اصل سوال شما بازگردیم. باید دید که طرح ریزی استراتژیک در افغانستان توسط اندیشمندان افغانی، در این چهار ستون اصلی چه ماهیتی دارد؟ قطعاً نظامی گری نخواهد بود چون دوره نظام میلیتاریستی (نظامی گری) در جهان به سر آمده است پس یا سیاسی است یا فرهنگی یا اقتصادی.

سیاسی هم نخواهد بود ، زیرا عقب ماندگیهای اقتصادی افغانستان بسیار زیاد است و دولت و ملت افغانستان سعی در حل این عقب ماندگی دارند ، چرا که حل این عقب ماندگی ، در اولویت است و خودبخود رویکرد اقتصادی برجسته می شود . پس اقتصاد و فرهنگ باقی می ماند اگر در نظام طرح ریزی استراتژیک افغانستان اقتصاد مبنا قرار گیرد و فرهنگ نیز ذیل آن ، در نتیجه آن نظم فطری تابع اقتصاد خواهد بود و قطعاً آسیب خواهد دید ، همان گونه که در ایران آسیب دید .

ما این تجربه را در اختیار شما قرار می دهیم که افغانستان باید ابتدا تکلیف خود را با نظام طرح ریزی استراتژیک خود معلوم کند و نظم فطری 10 هزار ساله و تاریخی اش را نیز در نظر بگیرد ، سپس تصمیم گیری نماید که این نظم فطری را ذیل کدام یک از منابع چهار گانه قدرت تعریف کند .

**با توجه به شکل گیری حکومت جدید در افغانستان ، اگر بحث افتخارات فرهنگی بین دو کشور ایران و افغانستان پیش بیاید ، چه راه حلی وجود دارد ؟ در این باره چه وحدت و اشتراکی بین دو ملت وجود دارد که محور افتراق نشود و این فرصت تبدیل به تهدید نشود ؟**

در نظام طرح ریزی ، این سوال بسیار مهمی است . همیشه دغدغه من این بوده است که یک نکته را در جامعه برای مدیران و اندیشمندان کشور و همچنین برای افکار عمومی جا بندازم . وقتی می گوئیم بین آمریکا و اروپا یا فرانسه و انگلیس اختلاف وجود دارد ، اختلاف آنها تاکتیکی است و اتفاق و اتحادشان استراتژیکی . آفریقا ، اروپا ، فرانسه ، آلمان و ... تمام اختلافشان تاکتیکی است .

متأسفانه ، در جهان اسلام برعکس عمل می کنیم . اختلافات ما استراتژیکی است و اتحاد ما تاکتیکی و حتی در سازمان کنفرانس اسلامی هم وحدتها تاکتیکی اند ! اولین کاری که باید در طرح نظام استراتژیک صورت بگیرد این است که نسل جوان به گونه ای آماده شوند که در سالهای آینده ، وحدت استراتژیک فرهنگی و سیاسی را رقم بزنند .

من بارها به دوستان افغانی پیشنهاد کرده ام و با اندیشمندان کشورهای دیگر نیز مطرح کرده ام که حداقل در 50 سال آینده مهم ترین جنگ ، جنگ مدل زندگی است و دوران لیبرالیسم ، سوسیال کمونیسم و تمام ایسمها به پایان رسیده است و دوران جنگ مدل جامعه هم تمام شده است .

در مدل زندگی ، بخشی از لباس افغانی ، معماری افغانی ، بخشی از روابط اجتماعی افغانی و حتی نوع غذای افغانی می تواند مدل زندگی ما شود .

هر کدام از این اجزای ریز باید برجسته شود و در سطح جهان اسلام نشر داده شود . ممکن است نگاه شما حالا بر اساس یک نگاه تاریخی باشد که مثلاً حافظ اصالت شیرازی دارد یا بیدل دهلوی و خواجه عبدالله از هرات هستند . به اعتقاد من ، آن روزها که اینان را با پسوند شهرها می شناختند به این دلیل بوده است که با هم اشتباه گرفته نشوند . ما شعرای همانم ، اما ، در نقاط مختلف بسیار داریم .

مهم این است که غزلیاتشان هم برای یک تاجیک قابل فهم است هم برای یک افغانی و ایرانی .

مهم این است که محی الدین ابن عربی در شمال آفریقا و اندلس عرفانی رقم زده است که امروز در حوزه های علمیه ایران تدریس می شود . مهم این است که تفسیر المیزان علامه طباطبایی امروز در لبنان و سوریه و مصر مورد عنایت قرار می گیرد .

مولانا اساساً ماهیت اسلامی دارد و نوع تلقی فلسفی و عرفانی اش صرف نظر از نحله های متفاوت جهان اسلام ، یک ماهیت تئوئیستی (خدامحوری و خداگرایی) است . از هر زاویه که نگاه مولانا را بررسی کنید می بینید که خدامحور است . بر همین اساس از هر زاویه که نگاه بیدل ، صائب تبریزی ، حافظ ، سعدی شیرازی و ناصر خسرو قبادیانی را در نظر می گیرید پی می برید که همه اینها هم خدامحورند . ما باید در محیطهای فرهنگی ، حساسیتهای فرهنگی در مورد جغرافیای فرهنگی جهان اسلام را بالا ببریم . واقعاً جای شرمساری است که اگر امروز از یک جوان ایرانی سؤال کنیم که دوست داری کجا بروی ، بگوید آنتالیای ترکیه یا جزیره پاتایا یا موناکو در فرانسه ! این مایه خجالت یک مسلمان اندیشمند است که جوانان کشورش به چنین جاهایی بروند . اگر قرار باشد جوان افغانی نیز پس از پنج سال هوس رفتن به آنتالیا و پاتایا را داشته باشد ، بدانید که کار شما هم تمام است ! پاتایا و آنتالیا به خاطر برهنگی و فحشایش این قدر برجسته است .

اگر ما موافق شویم و بتوانیم این موقعیت را ایجاد کنیم که دره پنجشیر در افغانستان به این خاطر ، کوه الوند در ایران به آن دلیل و منتطقه الحمرا در اسپانیا به این خاطر موقعیت فرهنگی داشته باشد ، آن گاه توانسته ایم این افتراقها را کاهش داده و از اختلافات تاریخی در این قضایا جلوگیری کرده و به یک اتفاق استراتژیک برسیم . اما همچنان ، اختلافات تاکتیکی ما سر جای خود باقی خواهد ماند .

**به نظر شما ، بهترین قالب و روشی که بر اساس آن ، روابط فرهنگی کشورهای ایران و**

**افغانستان قوام می یابد چیست ؟ رسانه ، دانشگاه ، هنر و ... اگر رسانه باشد کدام رسانه بهتر**

**نتیجه خواهد داد ؟**

به اعتقاد من کلیدی ترین مسئله زبان است و مهم ترین وجه اشتراک دو کشور نیز در زبان و ادبیات آن خلاصه می شود . یک دانشجوی ایرانی در هر کشوری که بخواند درس بخواند اول باید زبانش را بیاموزد و دانشجوی افغانی نیز همین طور . اما وقتی یک دانشجوی ایرانی به افغانستان می رود یا یک دانشجوی افغانی به ایران می آید ، دیگر مشکل زبان وجود ندارد .

اگر هماهنگی نظام آموزش و پرورش دو کشور را از متون درسی گرفته تا تجارب معلمان و دانش آموزانش در نظر بگیریم ، باز زبان است که حرف اول را می زند . درموضوع هنر نیز ، زبان کلیدی ترین عنصر است .

در مبحث رسانه نیز رسانه های افغانستان و ایران می توانند همپوشی داشته باشند چرا که زبان مشترک دارند .

بنابراین محورهای فرهنگی، از نظام آموزش عالی و آموزش و پرورش، تا هنر و رسانه، یک ثقل دارد و آن نیز زبان است.

زبان در ادبیات فارسی گرایشهای تاجیکی، افغانی، ایرانی و ... دارد که همه اینها هر یک هر قدر پر بار بشود، خود به خود به تقویت دیگری خواهد انجامید.

من بر این باورم که بستر و زیر ساخت وحدت فرهنگی و حوزه های دیگر زبان فارسی در نظام طرح ریزی استراتژیک جامعه فرهنگی بین کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان باید بر پایه زبان فارسی باشد.

**نگاه فرهنگی جمهوری اسلامی، چقدر می تواند معطوف به گذشته حال یا آینده باشد، کدام**

**یک در اولویت قرار دارد؟**

افغانستان بخشی از پیکره ثابت تاریخی اسلامی ایران بوده است. من یک نمونه می آورم تا نشان دهم که ایران تا چه حد می تواند بر افغانستان تکیه کند.

گفته می شود نظام سه وجهی در مهندسی ذهن در تعریف استراتژیک، متعلق به یک آمریکایی به نام «کالینز» است. یک روز به طور اتفاقی نگاهی به جزوه کوچک «صد میدان» خواجه عبدالله انصاری انداختم و این زمانی بود که درگیر پروژه نظام سه وجهی در تئوری توسعه سیستمها و همین طور تئوری «کالینز» بودم. به طور چشم گیری احساس کردم که این نظام سه وجهی مربوط به خواجه عبدالله است. من نمی دانم که آقای کالینز، رساله صد میدان خواجه عبدالله را دیده است یا نه. بلافاصله در سال 79، نظام ریاضی اش را تدوین کردم. سال گذشته در یک کلاس آزاد و گسترده که قریب به 600 تا 700 دانشجوی ایرانی در آن شرکت می کرد، پیش نویس جزوه اول مهندسی سیستمها را به شیوه سیستمهای خواجه عبدالله در نظام سه وجهی توزیع کردم. این کار فقط برای آن بود که در جوانان ایرانی اعتماد به نفس به وجود بیاید که اساساً تئوری سیستمها هزار سال پیش توسط خواجه عبدالله در نظام مفهومی سه وجهی تبیین شده است و اصلاً ربطی به «کالینز» ندارد.

خواجه عبدالله اهل سنت و متعلق به کشور افغانستان است که حدود هزار سال پیش متعلق به ایران بوده است. به طور قطع در آینده از تئوری سیستمهای سه وجهی خواجه عبدالله انصاری خواهید شنید نه از کالینز.

نظام سه وجهی متعلق به خواجه عبدالله انصاری است که فاصله خود تا خدا، را صد میدان تنظیم کرد و برای هر سه مقام و برای هر مقام سه نشانه قرار میدهد. این نظام ریاضی در تئوری سیستمها یک میراث غنی برای ما بر جای گذاشت و یکی از پروژه های کلیدی ما می باشد. مبتنی بر مدل خواجه عبدالله، شخصیتهای بزرگ دیگری را در همین مدل ارزیابی کردیم و به نتایج مبارکی نیز دست یافتیم پس افغانستان نیز میراث عظیم و گران قدر از این نوع مطالب دارد، همین جزوه صد میدان این ظرفیت را دارد که به عنوان یک رشته تخصصی دانشگاهی پذیرفته شود.

پس نگاه ما میتواند به گذشته معطوف باشد و افغانستان را مورد کاوش فرهنگی قرار بدهد . در حال حاضر ، نگاه اندیشمندان ایرانی و زاویه دید ایران اسلامی باید به گونه ای باشد ، که پیشرفت افغانستان در ماهیت و در زمینه اسلام و زبان فارسی به منزله پیشرفت جمهوری اسلامی ایران تلقی شود . بالطبع هر قدر ماهیت فرهنگی ایران رشد کند به نفع افغانستان نیز خواهد بود .

اما ، در مبحث آینده ، پاسخ من این است که خبری از برنامه ریزیهای فرهنگی کلان ایران و یا افغانستان ندارم لذا قضاوتی هم نمیتوانم بکنم .

**اگر ایران ، افغانستان و تاجیکستان بخواهند هویت مشترک فرهنگی داشته باشند ، آیا قادر خواهند بود یک مجموعه واحد زبانی را تشکیل دهند و با توجه به شرایط جهانی و فکری منطقه و با حفظ مرزهای جغرافیایی این کشورها ، آیا طرح یک اتحاد جماهیر اسلامی در آینده میسر است؟**

اعتقاد من براین است که درگستره 53 یا 54 کشوراسلامی ، امکان اتحاد و توافق استراتژیک در حوزه ژئو استراتژیک و هیدرو استراتژیک وجود دارد .

تقریبا بیش از ده سال است که ما این دغدغه را داریم بخشی از مطالعات ما در هیدرواستراتژیک و ژئواستراتژیک ، تبیین این دامنه و وسعت یازده هزار کیلومتری جهان اسلام است . مساحتی از اندونزی تا انتهای مراکش ، از بالا در منطقه چین ، از پایین هم در جنوب تانزانیا ، یعنی یک عرض 5500 کیلومتری با طول یازده هزار متری . این یک هلال است که قلب این هلال ایران ، افغانستان و تاجیکستان است .

در پیکره جهان اسلام و در این هلال پنج حوزه زبانی وجود دارد . حوزه زبان فارسی که قلب این هلال است ، حوزه زبان عربی ، زبان اردو ، زبان مالایی و حوزه کوچکی هم به زبان ترکی اختصاص دارد . انتقال این پنج حوزه از طریق زبان فارسی میسر است . یعنی این زبانها در حوزه فرهنگی زبان فارسی ، معماری فارسی و شعر فارسی است که به هم می پیوندند .

پس از زبان عربی ، زبان فارسی زبان دوم جهان اسلام است . امروز تولید ادبیات استراتژیک اسلام به زبان فارسی است و از زبان عربی نیز سبقت گرفته است . پیش بینی ما این است که زبان ادبی و نشر جهان اسلام در 25 سال آینده ، زبان فارسی خواهد بود . به دلیل ثبات و امنیتی که در افغانستان رو به گسترش است ، شاعران، سینماگران، نویسندگان و هنرمندان افغانی ، همپای فضای فرهنگی ایران ، به تدریج خواهند بود دست به تولید بزنند و حرفهایی را که سالها در سینه هایشان مانده بود و بغضهایی که در گلو داشتند ، اینک خواهند توانست تخلیه اش کنند . این امر خود یک محیط انفجاری فرهنگی ایجاد میکند و این انفجار سبب خواهد شد که ما در آینده شاهد سینمای ملی و انحصاری افغانستان ، شعر ملی ، نقاشی ، نگارگری و ... باشیم و این مسائل هر کدام در تقویت فرهنگی بومی ایرانی نیز محقق خواهد شد .

## اگر شما رایزن فرهنگی در افغانستان بودید، اولویت کاری شما بر چه محوری استوار بود ؟

خوشبختانه تا کنون از این مناصب دولتی و حکومتی بر کنار بوده ام . اما ، اگر این افتخار را پیدا کنم ، اولویت کاری خود را طرح ریزی استراتژی ثابت قرار می دادم به این ترتیب که مناسبات فرهنگی ایران و افغانستان را با تکیه بر مشترکات آنان ، روز به روز تقویت میکردم و دیپلماسی عمومی که ماهیت اولیه اش دیپلماسی فرهنگی است ، دیپلماسی رسانه ها ، دیپلماسی تبلیغاتی و... را رقم میزد . در دیپلماسی عمومی، گردشگری در ایران و افغانستان را برای شناخت نزدیک و ملموس این دو فرهنگ ، گسترش می دادم .

اگر چه، ما در طول 25 سال ، میزبان جمع کثیری از برادران و خواهران افغانی خود بودیم و این افغانیهای مهاجر ، تقریباً ایران را به خوبی می شناسند ، اما ، ملت افغانستان اساساً با ایران آشنایی ندارند . آنها فقط توانسته اند طی این سالهای پر آشوب جنگ و کشتار سرزمین خود را حفظ کنند . اگر آنان با محیط فرهنگی ایران آشنا شوند ، در حرکت آینده افغانستان موثر بوده و به باز شدن ذهنیتشان کمک خواهد کرد .

این توریسم و جهانگردی در بین دو ملت ایران و افغانستان ، برای هر دو طرف ارزان تمام خواهد شد . زیارت اماکن متبرکه افغانستان برای ما ایرانیان و زیارت اماکن متبرکه ایران برای افغانها فرصت بسیار با ارزشی است .

علاوه بر این ، اجرای برنامه های مشترک فرهنگی همچون برگزاری نمایشگاههای کتاب ، نقاشی و نگارگری ، نمایش فیلمهای ایرانی و افغانی ، نشستهای شعرا و ادبا و مراودات علمی اساتید و دانشجویان دو کشور می توانست از جمله برنامه های کاری من به عنوان رایزن فرهنگی باشد .

امیدوارم دیپلماسی عمومی با شکل فرهنگی در جهان اسلام گسترش بیشتری پیدا کند و مهم تر از همه ، ماهیت دیپلماسی فرهنگی ایران و افغانستان ، به دلیل مشترکات فرهنگی و تاریخی ، را بیشتر نمایان کند.

## و در پایان...

امیدوارم خداوند برای شما و کشورتان برکات روزافزون عنایت کند و ملت سرافراز افغانستان با تواناییهایی که دارند بتوانند عقب افتادگیهای ربع قرنیشان را هر چه زودتر جبران کنند .

# مُلکِ مَهْدی

<http://molkemahdi.parsiblog.com>